

«نقطه غیر قابل بازگشت: کوششی مفرط برای صلح خاورمیانه»

نویسندگان: جفری کمپ، جرمی پرسمن

ناشر: انتشارات بروکینگز

کتاب «نقطه غیر قابل بازگشت...» نوشته جفری کمپ* و جرمی پرسمن* از انتشارات بروکینگز واشنگتن در سپتامبر ۱۹۹۷ به رشته تحریر در آمده است. این کتاب از آن لحاظ حائز اهمیت است که به محیطی توجه دارد که صلح خاورمیانه را شکل می دهد و روند صلح اعراب-اسرائیل را به منطقه ای گسترده اعم از خاورمیانه و خلیج فارس مرتبط می داند و به نیروهایی اشاره می کند که علیه تداوم روند صلح خاورمیانه تلاش می کنند. اثر مزبور با رویکردی تحلیلی به این نکته اشاره می کند که فرآیند صلح برگشت پذیر نیست و به نقطه ای رسیده است که بازگشت به نقطه آغازین عملی نمی باشد، چرا که راه حلی عقلانی برای رهایی از چرخه بی انتهای خشونت در منطقه به شمار می آید از نظر نویسندگان استقرار صلح به حل منازعات اعراب و اسرائیل و سایر ستیزش های منطقه ای مانند مناقشات درون اعراب، بین عربها و ترکیه و بین ایران و اعراب منجر خواهد شد و صلحی کامل و جامع را مستقر خواهد ساخت.

* Geoffrey Kemp

** Jeremy Pressman

نویسنده با اشاره تفصیلی به روند صلح خاورمیانه، از رخدادها و حوادثی چون جنگ اعراب-اسرائیل در ۱۹۷۳، موافقتنامه کمپ دیوید در ۱۹۷۸ که منجر به قرار داد صلح مصر-اسرائیل در ۱۹۷۹ گردید، جنگ لبنان در ۸۵-۱۹۸۲، ظهور گورباچف، فروپاشی شوروی، انتفاضه فلسطین، جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، مذاکرات صلح مادرید، موقعیت بازار جدید جهانی، انقلاب ارتباطات، قرار داد اسلو ۱ در ۱۹۹۳ بین اسرائیل و فلسطین، قرار داد صلح اسرائیل و اردن در ۱۹۹۴، توافقنامه اسرائیل-فلسطین در ۱۹۹۵ موسوم به اسلو ۲ و توافقنامه الخلیل در ۱۹۹۷ به عنوان عوامل تسهیل کننده گرایش به صلح در خاورمیانه یاد می کند. وی با بیان برخی موانع و مخالفت های موجود علیه صلح خاورمیانه، معتقد است که استقرار صلح نیازمند توافقات بیشتر میان بازیگران منطقه ای به ویژه اسرائیل، فلسطین، سوریه و لبنان است.

در بخش اول کتاب، نویسنده به بررسی فرآیند صلح اعراب و اسرائیل می پردازد و ضمن اشاره به انگیزه های گرایش به تحقق آن، موانع فراروی موفقیت این روند را بر می شمرد. در این رابطه محیط سیاسی نامطمئن ناشی از مناقشات سرزمینی و تعارضات استراتژیک برای تغییر توازن نظامی به نفع خود و تنازعات اقتصادی، ایدئولوژیک و مذهبی را مهمترین منبع کند کننده فرآیند صلح می داند. او ضمن اشاره به خشونت های اعتراض آمیز درونی از سوی فعالان اسلامی (مسلمانان بنیادگرا) و ملی گرایان عرب که هدف حرکت فلسطینی را نابودی اسرائیل می دانند و از سوی سازمان های مخالف سازش صلح چون حماس، حزب الله و جهاد اسلامی، ایران، عراق، لیبی و سودان را کشورهای می داند که با امتناع از پذیرش صلح خاورمیانه، این روند را از برون مورد تهدید قرار می دهند، گر چه در این رابطه بیشترین توانمندی به شکست کشاندن روند صلح را برای عراق و به ویژه جمهوری اسلامی ایران قائل است. وی معتقد است سیاست مهار دو گانه کلینتون برای مقابله با دو کشوری بوده است که ضمن بر خور داری از سلاح شیمیایی و

تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای و میکروبیولوژیک، خواهان ایجاد ناامنی در دو منطقه خلیج فارس و خاورمیانه هستند و از این رهگذر روند صلح را دچار اختلال می‌سازند.

در بخش دوم کتاب، نویسنده به مواضعی اشاره می‌کند که فراتر از ستیزش اعراب و اسرائیل می‌باشند. در این رابطه با بررسی دیگر منازعات خاورمیانه، وجود برخی مشکلات میان کشورهای منطقه را مغل فرآیند صلح می‌داند. در این رابطه، روندهای نامتقارن اقتصادی که منجر به شکاف بین کشورهای غنی و فقیر شده است، بی‌تقارنی‌های جمعیتی که نتایج سیاسی، اجتماعی و امنیتی نامطلوبی را به بار آورده است، ناهمگونی‌های فرهنگی ایدئولوژیک و مذهبی به ویژه بین رژیم‌های دینی و سکولار که مشکلاتی را بر سر راه رژیم‌های منطقه قرار داده است، بحران مشروعیت رژیم‌های غیردموکراتیک که مشکلاتی سیاسی را در منطقه ایجاد کرده است، عدم توازن نظامی که منبع تضاد و ناامنی منطقه‌ای به شمار می‌آید، فقدان توازن قوا، گرایش به سوی گسترش سلاح‌های کشتار دسته جمعی، وجود سناریوهایی برای جنگ متعارف منطقه‌ای، مسابقه تسلیحاتی ناشی از ذهنیتهای امنیت منطقه‌ای پس از جنگ خلیج فارس، گسترش صنایع دفاعی داخلی و چشم‌انداز مبهم کنترل تسلیحات در عرضه منطقه‌ای، موانعی عمده بر سر راه ثبات در منطقه به شمار می‌آیند. در این رابطه، مناقشات سرزمینی بین ایران - عراق - عراق - کویت، ایران - امارات (بر سر جزایر سه گانه)، عربستان - قطر، بحرین - قطر، عربستان - یمن، کویت - عربستان سعودی، مصر - سودان، سوریه - ترکیه و نیز بحران آب به عنوان منبع مناقشات آتی در خاورمیانه، از دیگر موانع تحقق صلح محسوب می‌گردند.

به نظر نویسنده، دو مسأله جنگ اعراب و اسرائیل و بحران‌های لاینحل منطقه‌ای آینده صلح خاورمیانه را رقم می‌زنند. بنابراین روابط اعراب و اسرائیل یکی از چندین عنصری به شمار می‌آید که بر فرآیند صلح تأثیر گذارند. بر این مبنا، وی در نتیجه‌گیری

کتاب، ضمن اشاره به ضرورت تلاشهای مستمر برای استقرار صلح در خاورمیانه، سه پیش شرط را برای تحقق آن ضروری می‌داند: نقش مداوم آمریکا در روند صلح اعراب و اسرائیل و امنیت خلیج فارس، موافقتنامه نهایی صلح اسرائیل و فلسطین و اصلاح مداوم ساختار اقتصادی توسط بازیگران کلیدی منطقه‌ای به منظور تحقق ثبات اقتصادی کلان بر اساس سیاستهایی از قبیل افزایش صادرات غیر نفتی، کارا تر کردن بخش خصوصی، افزایش سطح کیفی کارگران ماهر و مجرب و کاهش فقر به وسیله سریعتر کردن آهنگ رشد اقتصادی.

وی با امید به استقرار صلح در خاورمیانه و با خوش بینی نسبت به آینده آن، معتقد است بیشتر رهبران عرب، اکنون حق موجودیت اسرائیل را پذیرفته‌اند، همان گونه که حکومت ائتلافی لیکود نیز ضرورت مقابله با فلسطینیان را بر مبنایی عادلانه تر (!) قبول کرده است. از نظر وی، دیپلماسی و قدرت نظامی آمریکا برای پیشرفت و تداوم روند صلح و امنیت منطقه خاورمیانه حیاتی محسوب می‌شود. در عین حال وی اراده کشورهای منطقه را برای تفوق بر مشکلاتی از قبیل بی ثباتی، فقر، فشارهای جمعیتی، ستیزش‌های تلخ و لاینحل و خشونت‌های مقطعی و ادواری ضروری می‌داند. وی معتقد است در صورتی که کشورهای منطقه از همکاری و آشتی برای پیشرفت‌های بیشتر خودداری نکنند نباید بجز خود را سرزنش کنند چرا که این بی‌اهتمامی بلایای اجتناب ناپذیری را برای صلح خاورمیانه در پی خواهد داشت.

گرچه نویسنده با نگرش جامع و کلان و در عین حال جزئی نگر به گونه‌ای که مشکلات عمده تک تک کشورها و انگیزه‌ها و مواضع آنها را به همراه پیامدهای صلح برای هر کدام مورد بررسی قرار داده است، اما نگاهی کلی به این کتاب ما را به رویکرد کاملاً رئالیستی نویسنده و دیدگاه جانبدارانه وی از نقش فزاینده آمریکا به عنوان بازیگر مداخله‌گر در تأمین صلح، ثبات و امنیت منطقه‌ای رهنمون می‌سازد. وی با اشاره به این که

محیط سیاسی منطقه از ۱۹۹۱ به بعد رو به بهبودی نهاده است به طور ضمنی ایده جهان‌گرایی و جان‌گیری نظم‌نوین جهانی جرج بوش برای هژمونی و سیطره آمریکا بر جهان را به عنوان پیش فرض استقرار صلح، ثبات، امنیت و سعادت بشری تلقی می‌نماید و حضور مداخله‌جویانه این ابرقدرت در منطقه را ضروری فرض می‌کند. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران را به تعقیب سیاستهای تخریبگر برای اعمال هژمونی منطقه‌ای متهم می‌سازد و مواضع رژیم صهیونیستی را سازنده و صلح‌گرایانه تلقی می‌کند. وی بدون اشاره به خطرات صهیونیسم در منطقه، سعی در بزرگنمایی خطر اسلامگرایان به عنوان حرکت‌های افراطی و رادیکال دارد و آنان را به استفاده ابزاری از حضور و رفتار اسرائیل در خاورمیانه برای دستیابی به مقاصد مخرب خود متهم می‌سازد تا از این رهگذر با فرافکنی، عمده‌مسئولیت‌ها را بر دوش کشورهای اسلامی قرار دهد و اسرائیل را از هر گونه اتهامی مبرا سازد.

در واقع، نوشته مزبور از تناقضهای درونی آشکار رنج می‌برد. از یکسو حضور و دخالت آمریکا برای تحقق صلح را اساسی و حیاتی برمی‌شمارد و از دیگر سو توافق بین کشورهای منطقه برای استقرار صلح و ثبات را مهمتر می‌داند. از یکسو به نقش جمهوری اسلامی ایران با توجه به نضج بنیادگرایی اسلامی در منطقه، تأکید می‌وافر می‌نماید و از دیگر سو با نادیده انگاشتن نقش جمهوری اسلامی ایران تنها اسرائیل، فلسطین، سوریه و لبنان را طرف‌های اصلی برای توافق‌نهایی صلح برمی‌شمرد. از یکسو به وجود موانع واقعی و بی‌شمار معضلات و تعارضات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی اشاره می‌کند و از دیگر سو صرفاً رژیم امنیت منطقه‌ای را برای تحقق صلح جامع خاورمیانه ضروری می‌داند. از یکسو با خوش‌بینی به آینده صلح می‌نگرد و از دیگر سو با نوعی بدبینی اذعان می‌دارد که استقرار صلح خاورمیانه با وجود کشورهایمانند ایران و عراق از اطمینان کمتری برخوردار است و در جایی دیگر بیان می‌دارد که هر وقفه‌ای در روند صلح، موازی با

فعالیت‌های منفی و کاهش اعتماد میان طرفین خواهد شد. از یکسو منازعات ایدئولوژیک و به ویژه نقش حرکتهای اسلام‌گرا در کشورهای عربی و جریان‌های ضدسکولار و ارتدوکس‌های افراطی در اسرائیل را مهم تلقی می‌کند و از دیگر سو بدون توجه به تعارضات ایدئولوژیک و مذهبی و کم‌اهمیت جلوه‌دادن آن، آینده روند صلح را صرفاً براراده سیاسی کشورهای دیگر مبتنی می‌داند. از یکسو معتقد است روابط اعراب و اسرائیل یکی از شاخص‌های دخیل در فرآیند صلح به شمار می‌آید و مسائل دیگر نبایستی نادیده انگاشته شود و از دیگر سو معتقد به اهمیت تمام عیار روابط اعراب و اسرائیل برای تحقق صلح و گسترش روابط با آمریکا و اعراب خلیج فارس و تضعیف ندای رادیکال‌ها در منطقه است. از این روست که برخی مطالب این کتاب نوشته‌های دیگر آن را نقض می‌کنند. این امر بیانگر ناسازگاری اجزای درونی این اثر است، همان‌گونه که فرایند صلح خاورمیانه نیز به دلیل رنج بردن از چنین تعارضات درونی، تاکنون با اختلال و سردرگمی روبرو بوده است.

دکتر محمدرضا دهشیری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی